فهرست

[موضوع: فقه روابط اجتماعی / محبت 2](#_Toc54776605)

[روایت سوم: 2](#_Toc54776606)

[روایت چهارم: 3](#_Toc54776607)

[روایت پنجم: 3](#_Toc54776608)

[روایت ششم: 5](#_Toc54776609)

[روایت هفتم: 6](#_Toc54776610)

[روایت هشتم: 6](#_Toc54776611)

[روایت نهم: 6](#_Toc54776612)

[روایت دهم: 7](#_Toc54776613)

[روایت یازدهم: 7](#_Toc54776614)

[روایت دوازدهم: 8](#_Toc54776615)

[روایت سیزدهم: 8](#_Toc54776616)

[روایت چهاردهم: 8](#_Toc54776617)

[روایت پانزدهم: 8](#_Toc54776618)

[روایت شانزدهم: 9](#_Toc54776619)

[روایت هفدهم: 9](#_Toc54776620)

[روایت هجدهم: 9](#_Toc54776621)

[روایت نوزدهم: 10](#_Toc54776622)

[روایت بیستم: 10](#_Toc54776623)

[روایت بیست و یکم: 10](#_Toc54776624)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / محبت

مقدمه سخن در مجموعه‌ای از روایات بود که ترغیب به المحبه فی الله و البغض فی الله کرده بود. باب 15 از ابواب امر و نهی از کتاب امر به معروف و نهی از منکر وسائل همین عنوان را دارد: وجوب الحب فی الله و البغض فی الله. روایت اول و دوم این باب را ملاحظه کردید که این تعبیر در آن بود ولی هیچ‌کدام مفید وجوب نبود. البته روایت اول و دوم در کافی و محاسن برقی آمده بود و خصوص روایت دوم در ثواب الاعمال مرحوم صدوق هم آمده که سندی دارد که سند خیلی خوبی است.

# روایت سوم:

وَ بِالْإِسْنَادِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْأَحْوَلِ عَنْ سَلَّامِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: وُدُّ الْمُؤْمِنِ (لِلْمُؤْمِنِ) فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَ أَبْغَضَ فِي اللَّهِ وَ أَعْطَى فِي اللَّهِ وَ مَنَعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ.[[1]](#footnote-1)

در نسخه‌ای از رسول‌الله نقل می‌کند و در نسخه‌ای دیگر مستقیم به خود امام باقر نسبت داده‌شده است.

از کافی و محاسن برقی با سندی که تا ابن محبوب ذکر شد نقل‌شده و بعد ابن محبوب هم محمد ابن نعمان الاحول از حفظ عرض می‌کنم که ظاهراً معتبر باشد اما سلام ابن مستنیر احتمالاً توثیق نداشته باشد. مجهول است.

از لحاظ مضمون و محتوا و دلالت هم نکته اول این است که این روایت هم افاده وجوب فی حد نفسه نمی‌کند. چون در صدر آمده من اعظم شعب الایمان و این در مواردی به‌کاررفته که غیر واجب است. خودش هم تاب حمل بر رجحان و استحباب را هم دارد. اعظم شعب الایمان کاربردهای راقیه و عالیه را می‌گوید. کاربردهای دیگری هم دارد. فقره دوم فهو من اصفیاء الله دارد که آن هم نمی‌تواند افاده وجوب کند. هیچ‌کدام افاده الزام نمی‌کند حمل بر رجحان می‌شود.

سؤال: ما در کل بنایمان بر این است که حکم دوست داشتن افراد چیست؟ این دسته از روایات این مطلب را ثابت نمی‌کند که عموم افراد را دوست داشته باشی یا نه چون این روایات مال بعدازاین است که عموم افراد را دوست داشته باشیم یا نه اگر به‌حکم رسیدیم که همه را باید دوست داشته باشیم این روایت می‌گوید این به خاطر رضای خداست.

جواب: بحث می‌کنیم. فعلاً به‌عنوان دلیل خاصه در ذیل طایفه دوم می‌گوییم. ممکن است به این‌ها استدلال بشود که نمی‌شود کافر را دوست داشت. بحث خواهیم کرد.

# روایت چهارم:

وَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ‏ إِنَّ الْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ قَدْ أَضَاءَ نُورُ وُجُوهِهِمْ وَ نُورُ أَجْسَادِهِمْ وَ نُورُ مَنَابِرِهِمْ عَلَى كُلِّ شَيْ‏ءٍ حَتَّى يُعْرَفُوا بِهِ فَيُقَالُ هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ.[[2]](#footnote-2)

این روایت از کافی نقل‌شده و در محاسن هم آمده فکر می‌کنم در ثواب الاعمال صدوق هم آمده است.

از لحاظ سند سند کافی اشکال دارد لااقل به خاطر علی ابن ابی حمزه بطائنی است که از سران واقفیه بود. در آغاز از اصحاب نزدیک امام کاظم بود اما بعد از شهادت امام کاظم از رئوس واقفیه شد که آن انحراف بزرگ را در شیعه ایجاد کردند. لذا حسن عاقبت نداشت. گرچه در دوره ممتدی فرد معتبری بود اما در ادامه شخص منحطی شد و از سوی امام رضا مورد لعن قرار گرفت و از سران واقفیه به شمار می‌آید. گفتیم اگر جایی احراز شود که روایت او مال قبل انحرافش است قابل‌قبول است؛ اما غالباً این احراز دشوار است. ازاین‌جهت تردیدی باقی می‌ماند که دشوار است به او اعتماد کرد. معلی ابن محمد هم تردیدی دارم. سند برقی هم در محاسن همین سند است که اشکال مشترک دارد. سند دیگری در محاسن دارد که مرسل است. سندی که در ثواب الاعمال صدوق آمده عنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام‏[[3]](#footnote-3) سند معتبری است که همین مضمون را از امام کاظم نقل کرده شاید معتبر باشد.

حال آنچه در اینجا آمده تعبیر سابق نیست بلکه تفاوتی دارد. المتحابون فی الله؛ یعنی کسانی که یکدیگر را برای خدا دوست می‌دارند. محبت فی‌مابین آن‌ها به خاطر خداست این‌ها یوم القیامه علی منابر من نور. لذا بعضی از این مضمون در دو سه سند آمده که بعضی معتبر نیست ممکن است بعضی معتبر باشد که از امام دیگری آمده است. پس افاده وجوب نمی‌کند می‌گوید این‌ها علی منابر من نور و مقامات ویژه‌ای در قیامت برای آن‌ها ذکر می‌کند و این مقامات ویژه همیشه ملازم نیست با کار لازم و واجب بلکه شاید کمی ظهور داشته باشد در اقدامات رجحانی و استحبابی.

# روایت پنجم:

همین مضمون متحابون فی الله است از کافی و محاسن هم نقل‌شده است:

وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عُمَرَ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ رسول‌الله ص‏ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ- عَلَى أَرْضِ زَبَرْجَدَةٍ خَضْرَاءَ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ عَنْ يَمِينِهِ وَ كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ وُجُوهُهُمْ أَشَدُّ بَيَاضاً وَ أَضْوَأُ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ يَغْبِطُهُمْ بِمَنْزِلَتِهِمْ كُلُّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ يَقُولُ النَّاسُ مَنْ هَؤُلَاءِ فَيُقَالُ هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ.[[4]](#footnote-4)

تا اینجا سه تعبیر داشتیم. الحب لله و البغض لله. الحب فی الله و البغض فی الله، المتحابون فی الله.

این روایت هم از لحاظ سند مشکل دارد. عمر ابن جبله معتبر نیست.

سؤال: متحابون دو طرفه است و حب دو طرفه را می‌گوید.

جواب: تأملی راجع به این امر داشته باشیم و خوب است بگوییم آنچه در روایات قبل بود الحب لله و البغض فی الله یک‌سویه بود. به خاطر خدا کسی را دوست دارم یا نفرت دارم و مبغوضم است این یک طرفه بود و روشن است؛ اما مضمون دیگری که آمده متحابون فی الله است یعنی اینکه یکدیگر را برای خدا دوست بدارم. محبت طرفینی را می‌گوید. محبت فی‌مابین که از دو طرف ظهور و بروز پیدا می‌کند را می‌فرماید. این را دو جور می‌شود تفسیر کرد. یک تفسیرش این است که روحش همان محبت یک طرفه است. اینکه دو طرف گفته ویژگی خاصی در آن نیست. فعل دیگری با من چه ربطی دارد؟ متحابون لله یعنی من یحب شخصاً آخر فی الله. این در این مقام و جایگاه قرار دارد. این روایات بنابراین با توجه به دو نکته که می‌گویم این روایات همان مضمون قبل را دارد. یک نکته اینکه متحابون یعنی حب فی‌مابین و طرفینی ولی قرینه‌ای داریم که می‌گوید منظور حب به‌طرف مقابل فی الله است که موجب می‌شود مقامات را پیدا کند. پس مضمون قبلی را می‌گوید ولی بابیان دیگری. وجه دیگری که برای تفسیر اول می‌شود ذکر کرد این است که متحابون که از باب تفاعل است بگوییم معنای مشارکت را نمی‌گوید. بلکه به معنای کسانی است که دیگران را به خاطر خدا دوست دارند و تشارک در آن نیست. مثلاً مبالغه و امثال این‌هاست. پس تفسیر اول این است که متحابون فی الله یعنی محب فی الله، حال یا به خاطر اینکه متحاب در اینجا مفهوم تشارک را ندارد بلکه تأکید یا مبالغه دارد یا اینکه معنای مشارکت را به لحاظ لفظی دارد اما به خاطر قرائنی که ما به لحاظ لبی و عقلی داریم حمل بکنیم بر اینکه این مقام مال هر فردی است از حیثی که حب فی الله دارد نه از حیث تشارکی که نقشی در کار او ندارد. این تفسیر اول است با حفظ دو وجه از لحاظ ادبی. یا بگوییم از لحاظ ادبی مفهوم مشارکت در آن مأخوذ نیست یا اینکه از لحاظ ادبی هم مشارکت در آن مأخوذ باشد مفهوم با قرینه لبیه همان است.

اما تفسیر دیگر این است که اینجا همان متحابون به معنای مشارکت است و آن مشارکت نقش در این مقامات خاصه دارد؛ یعنی تبادل محبت‌ها و شکل‌گیری رشته‌های متقابل محبت که نوعی مؤاخات درست می‌کند و شبکه محبت‌ها و علاقه‌های ایمانی را به وجود می‌آورد این موجب رسیدن به این درجات می‌شود. اشکالی هم ندارد که در عذاب به این سادگی نمی‌شود گفت کار دیگری عذاب برای این شخص به وجود بیاورد یا افزایش دهد. این فرمول‌های خاصی می‌خواهد و آخرش باید به خودش برگردد؛ اما در ثواب مانعی ندارد که بگوییم اگر شما به شکل مشارکت این امر را پیدا کردید ثواب‌های خاصی به شما داده می‌شود. اینجا هم ثواب‌های خاص است. ضمن اینکه به نحوی اختیاری هم هست. طرفی را پیدا می‌کند که با او علاقه متقابل پیدا کند. ازاین‌جهت تفسیر دوم را می‌شود گفت و بعید هم نیست زیرا ظاهر باب تفاعل مشارکت است.

سؤال: لغت هم فقط مشارکت ذکر کرده است.

جواب: بله. مفاعله در غیر مشارکت آمده اما باب تفاعل. در عربی‌های جدید برای غیر مشارکت هم می‌آید و تسائل یا تعاطی الامر می‌آید. از آرزوهای من است که سه چهار ماه معانی افعال را بحث اجتهادی بکنیم. خیلی در فقه و تفسیر و برداشت‌ها مؤثر است.

سؤال: برداشت دوم که برکت دخیل باشد می‌شود به این نحو تقویتش کرد که مشارکت در حب تلاش بیشتری را از هر دو طرف می‌طلبد.

جواب: بله کاملاً درست است. عرض کردم به‌نوعی به اختیار طرف هم برمی‌گردد و این‌طور نیست که کاملاً غیر اختیاری باشد. قدمی برمی‌دارد و تلاشی می‌کند که جلب محبت می‌کند که موجب تحابب می‌شود. پس این تفسیر دوم هم بعید نیست مخصوصاً اینکه باب تفاعل علی‌الاصول معانی دیگری را نداشته باشد همین تفسیر دوم را باید بگوییم.

سؤال: با تفسیر دوم دیگر استدلال کامل نمی‌شود نه در حب و نه در بغض...

جواب: در تفسیرهای اول هم همین است. حال با تفسیر دوم فاصله‌اش از مبحث ما بیشتر می‌شود. المتحابون فی الله را می‌گوید این مقامات را دارند. حال اگر تحابب فی الله نبود اشکالی دارد؟ این نکته در آن نیست.

# روایت ششم:

وَ عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: إِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ قَامَ مُنَادٍ فَنَادَى يُسْمِعُ النَّاسَ فَيَقُولُ أَيْنَ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ قَالَ فَيَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ فَيُقَالُ لَهُمُ اذْهَبُوا إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ قَالَ فَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ إِلَى أَيْنَ فَيَقُولُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ قَالَ وَ يَقُولُونَ وَ أَيُّ ضَرْبٍ أَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ فَيَقُولُونَ نَحْنُ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ قَالَ فَيَقُولُونَ أَيَّ شَيْ‏ءٍ كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ قَالُوا كُنَّا نُحِبُّ فِي اللَّهِ وَ نُبْغِضُ فِي اللَّهِ قَالَ فَيَقُولُونَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ.[[5]](#footnote-5)

دارد اذْهَبُوا إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ. مقاماتی که برای تحابب فی الله آمده مقامات عجیبی است. روایاتش هم معتبر است. در روایت چهارم علی منابر من نور بود. در روایت پنجم ُجُوهُهُمْ أَشَدُّ بَيَاضاً وَ أَضْوَأُ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ يَغْبِطُهُمْ بِمَنْزِلَتِهِمْ كُلُّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ به آن‌ها تعلق می‌گیرد. در این روایت ششم که معتبر است و ابوحمزه ثمالی از امام سجاد نقل می‌کند دارد.

سؤال: فی به کدام معناست در نحب فی الله؟

جواب: یا به معنای لام است یا اگر نباشد مقصود همان غرض است ولی با تأکید بیشتر اگر همان ظرف بگیریم.

پس این روایات تحابب فی الله هم خودش جایگاه و منزلت بالایی دارد. این‌ها در متن وسائل است همین مضمون هم محبت لله هم محبت فی الله هم تحابب فی الله در کتب دیگر هم مؤید دارد که در مستدرک آمده است. به همین اندازه که در متن آمده در مستدرک بیشتر هم آمده است. در متن حدود 6 روایت خواندیم در مستدرک با همین عناوین حدود 15 روایت در ذیل آمده است.

# روایت هفتم:

وَ عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ثَلَاثٌ مِنْ عَلَامَاتِ الْمُؤْمِنِ عِلْمُهُ بِاللَّهِ وَ مَنْ يُحِبُّ وَ مَنْ يُبْغِضُ.[[6]](#footnote-6)

روایت سندش مرسل است. این روایت که سندش مواجه با ضعفی است به همین مسئله اشاره می‌کند ولی با مضمون دیگری. می‌گوید این‌ها از علائم مؤمن است. اینکه علم به خدا داشته باشد و علم به من یحب و من بغض داشته باشد. در مقدماتش هم ثواب ذکر می‌کند. اینکه بداند با چه کسانی باید رشته دوستی برقرار کند و بغض بورزد از علائم مؤمن است.

# روایت هشتم:

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ بَشِيرٍ الْكُنَاسِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَدْ يَكُونُ حُبٌّ فِي اللَّهِ وَ رَسُولِهِ- وَ حُبٌّ فِي الدُّنْيَا فَمَا كَانَ فِي اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ وَ مَا كَانَ فِي الدُّنْيَا فَلَيْسَ بِشَيْ‏ءٍ.[[7]](#footnote-7)

# روایت نهم:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ع فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ ص لِعَلِيٍّ ع قَالَ: يَا عَلِيُّ مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ.[[8]](#footnote-8)

در وصیت پیامبر به امام علی است که از وصیت‌های بلند است.

تا اینجا دیدیم وجوبی در این‌ها نبود. روایت دهم کمی متفاوت است.

# روایت دهم:

وَ فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ بِأَسَانِيدِهِ الْآتِيَةِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الرِّضَا ع فِي كِتَابِهِ إِلَى الْمَأْمُونِ قَالَ: وَ حُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَاجِبٌ وَ كَذَلِكَ بُغْضُ أَعْدَائِهِمْ وَ الْبَرَاءَةُ مِنْهُمْ وَ مِنْ أَئِمَّتِهِمْ.[[9]](#footnote-9)

کتاب به مأمون مفصل است این یک قسمتی از آن است. در نسخه‌ای بغض اعداء الله دارد. از لحاظ سند اسانیدی که برای این روایت آمده و به فضل ابن شاذان می‌رسد به گمانم اشکالی در آن باقی می‌ماند که تمام نیست. از فضل ابن شاذان است و شاید در سند اشکال وجود داشته باشد. از لحاظ مدلول دارد حب اولیاءالله واجب است. دلالت این بر حکم بالاتر است. حب اولیاء خدا را واجب می‌داند. آیا این واجب در لسان روایات و آن عصر همین مفهوم فقهی را داشته یا نه محل سؤال است ولی با همه اینکه سؤال وجود دارد بعید نیست که بگوییم واجب افاده الزام می‌کند. مهم جمله بعد است که می‌گوید و کذلک بغض اعدائهم. در نسخه‌ای بغض اعداء الله است. این هم واجب است. دومی به بحث ما نزدیک است. یک احتمال این است که بگوییم اگر بغض اعداء الله باشد به بحث ما نزدیک‌تر است یعنی کافر و اعدائهم یعنی اعداء اولیاءالله به بحث ما ربطی ندارد؛ اما احتمال ارجح شاید این باشد که این دو فرقی ندارد. بغض اعداء الله هم اگر باشد بغض اولیاءالله اگر باشد باز بغض اولیاء الهی به خاطر اینکه اولیاء الهی هستند به بغض خدا برمی‌گردد؛ و دایره‌اش اوسع می‌شود. درهرصورت نکته‌ای که وجود دارد این است که اعداء الله یا اعداء اولیاءالله آمده است. آیا می‌شود گفت مطلق کافر عدو لله است یا عدو اولیاءالله است شاید این‌طور نباشد. بیشتر کافران خاص را می‌گیرد. این هم در این روایت.

# روایت یازدهم:

وَ فِي كِتَابِ الْإِخْوَانِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ عَمُوداً مِنْ زَبَرْجَدٍ أَعْلَاهُ مَعْقُودٌ بِالْعَرْشِ وَ أَسْفَلُهُ فِي تُخُومِ الْأَرَضِينَ السَّابِعَةِ عَلَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ قَصْرٍ فِي كُلِّ قَصْرٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَقْصُورَةٍ فِي كُلِّ مَقْصُورَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ حَوْرَاءَ قَدْ أَعَدَّ اللَّهُ ذَلِكَ لِلْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ وَ الْمُتَبَاغِضِينَ فِي اللَّهِ.[[10]](#footnote-10)

در این روایت متباغضین فی الله هم آمده و نسخه بدلش این است که المبغضین فی الله. متباغضین فی الله شاید زیاد معقول نباشد. فرضی که می‌شود برایش پیدا کرد این است که دو طرف به خاطر خدا از هم بدشان می‌آید ولی درواقع آدم‌های خوبی‌اند که نمونه‌هایی در روایات هم دارد. ولی خب آن نسخه دیگری دارد که المبغضین فی الله است.

# روایت دوازدهم:

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ فِي كِتَابِ الزُّهْدِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ أَعْطَى لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيمَانُهُ.[[11]](#footnote-11)

# روایت سیزدهم:

وَ عَنْهُ ع قَالَ: مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ لِلَّهِ وَ تُبْغِضَ لِلَّهِ وَ تُعْطِيَ فِي اللَّهِ وَ تَمْنَعَ فِي اللَّهِ.[[12]](#footnote-12)

# روایت چهاردهم:

الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطُّوسِيُّ فِي مَجَالِسِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ صَبَّاحٍ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ آبَائِهِ ع عَنْ رسول‌الله ص فِي حَدِيثٍ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَسْمَعُ آخِرُهُمْ كَمَا يَسْمَعُ أَوَّلُهُمْ فَيَقُولُ أَيْنَ جِيرَانُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فِي دَارِهِ فَيَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النَّاسِ فَتَسْتَقْبِلُهُمْ زُمْرَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَيَقُولُونَ مَا كَانَ عَمَلُكُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَصِرْتُمُ الْيَوْمَ جِيرَانَ اللَّهِ تَعَالَى فِي دَارِهِ فَيَقُولُونَ كُنَّا نَتَحَابُّ فِي اللَّهِ وَ نَتَوَازَرُ فِي اللَّهِ تَعَالَى قَالَ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى صَدَقَ عِبَادِي خَلُّوا سَبِيلَهُمْ فَيَنْطَلِقُونَ إِلَى جِوَارِ اللَّهِ فِي الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع فَهَؤُلَاءِ جِيرَانُ اللَّهِ فِي دَارِهِ يَخَافُ النَّاسُ وَ لَا يَخَافُونَ وَ يُحَاسَبُ النَّاسُ وَ لَا يُحَاسَبُونَ.[[13]](#footnote-13)

# روایت پانزدهم:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ فِي الْمَحَاسِنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْحُبِّ وَ الْبُغْضِ أَ مِنَ الْإِيمَانِ هُوَ فَقَالَ وَ هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ ثُمَّ تَأَوَّلَ هَذِهِ الْآيَةَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيانَ أُولئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ‏[[14]](#footnote-14).[[15]](#footnote-15)

شاید سند هم معتبر باشد. بعد راجع به این صحبتی خواهیم داشت. روایات متعددی داریم که هل الایمان یا هل الدین الا الحب:

# روایت شانزدهم:

وَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ زِيَادٍ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ لَهُ‏ يَا زِيَادُ وَيْحَكَ وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ أَ لَا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ‏ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ‏[[16]](#footnote-16)- أَ وَ لَا تَرَى قَوْلَ اللَّهِ لِمُحَمَّدٍ ص‏ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ‏[[17]](#footnote-17)- وَ قَالَ‏ يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ‏[[18]](#footnote-18)- فَقَالَ الدِّينُ هُوَ الْحُبُّ وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّينُ.[[19]](#footnote-19)

# روایت هفدهم:

وَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَجْلَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: وَيْلٌ لِمَنْ يُبَدِّلُ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْراً طُوبَى لِلْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ.[[20]](#footnote-20)

# روایت هجدهم:

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ مُصْعَبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ‏ مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ أَبْغَضَ عَدُوَّهُ لَمْ يُبْغِضْهُ لِوَتْرٍ وَتَرَهُ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمِثْلِ زَبَدِ الْبَحْرِ ذُنُوباً كَفَّرَهَا اللَّهُ لَهُ.[[21]](#footnote-21)

باب هفدهم باب وجوب حب المؤمن و بغض الکافر است. باب پانزدهم وجوب الحب فی الله و البغض فی الله بود اما باب هفدهم به باب ما نزدیک می‌شود. باب وجوب حب المؤمن و وجوب بغض الکافر است. به بحث خیلی نزدیک شده است. عنوان باب این است. روایاتش را یکی دو تا بخوانیم:

روایت اول معتبر هم هست:

# روایت نوزدهم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ جَمِيعاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحِبُّكُمْ وَ مَا يَعْرِفُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ فَيُدْخِلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِحُبِّكُمْ وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُبْغِضُكُمْ وَ مَا يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ فَيُدْخِلُهُ اللَّهُ بِبُغْضِكُمُ النَّارَ.[[22]](#footnote-22)

تشیع حبی را می‌گوید. روایت عجیبی است که به خاطر حب شما آن‌ها هم به بهشت می‌روند. قسمت دومش مقداری بحث دارد.

# روایت بیستم:

وَ عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَحْيَى فِيمَا أَعْلَمُهُ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُدْرِكٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رسول‌الله ص لِأَصْحَابِهِ أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ فَقَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الصَّلَاةُ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الزَّكَاةُ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الصَّوْمُ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الْحَجُّ وَ الْعُمْرَةُ وَ قَالَ بَعْضُهُمُ الْجِهَادُ فَقَالَ رسول‌الله ص- لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ وَ لَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرِّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ.[[23]](#footnote-23)

# روایت بیست و یکم:

وَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ السَّبِيعِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلَى الدِّينِ وَ لَمْ يُبْغِضْ عَلَى الدِّينِ فَلَا دِينَ لَهُ.[[24]](#footnote-24)

بعضی از این روایات بحث‌هایی دارد که ان‌شاءالله هفته آینده.

1. . وسائل الشيعة؛ ج‏16؛ ص 166. [↑](#footnote-ref-1)
2. . همان [↑](#footnote-ref-2)
3. . همان، ص 166- 167. [↑](#footnote-ref-3)
4. . همان، ص 167. [↑](#footnote-ref-4)
5. . همان. [↑](#footnote-ref-5)
6. . همان، ص 168. [↑](#footnote-ref-6)
7. . همان. [↑](#footnote-ref-7)
8. . همان. [↑](#footnote-ref-8)
9. . همان، ص 169. [↑](#footnote-ref-9)
10. . همان. [↑](#footnote-ref-10)
11. . همان. [↑](#footnote-ref-11)
12. . همان. [↑](#footnote-ref-12)
13. همان، ص 170. [↑](#footnote-ref-13)
14. . حجرات 49- 7. [↑](#footnote-ref-14)
15. . وسائل الشيعة، ج‏16، ص 170. [↑](#footnote-ref-15)
16. . آل‌عمران 3- 31. [↑](#footnote-ref-16)
17. . حجرات 49- 7. [↑](#footnote-ref-17)
18. . حشر 59- 9. [↑](#footnote-ref-18)
19. . وسائل الشيعة؛ ج‏16؛ ص 171. [↑](#footnote-ref-19)
20. . همان. [↑](#footnote-ref-20)
21. . همان. [↑](#footnote-ref-21)
22. . همان، ص 176 [↑](#footnote-ref-22)
23. . همان، ص 177 [↑](#footnote-ref-23)
24. . همان. [↑](#footnote-ref-24)